

مقدمه

بحران همه جانبه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که جامعه ایران را در بر گرفته است، در دو سال گذشته نیز دامنه و ژرفای بیشتری یافت. ادامه حاکمیت رژیم استبدادی اسلامی بر این سرزمین، که عامل ایجاد و یا تشدیدکننده این بحران بوده و هست، فرصتهای دیگری را نیز از دست آن ربوده و عقبماندگی آن را شدت بخشید. دعوای دستجات مختلف حکومتی بر سر حفظ و یا افزایش سهم خویش در اقتدار سیاسی و موقعیتها و منافع اقتصادی، همچنان ادامه یافت، و تلاشهای یکی از جناحهای حکومتی برای انجام پاره‌ای اصلاحات، در چارچوب این نظام، به منظور تخفیف عوارض بحران فراگیر، بطور کلی ناکام ماند. در همین حال تحولات وسیع در عرصه جهانی، و خصوصاً در وضعیت منطقه، در دوره اخیر، به روشنی نشان داد که در حالی که این کشور، بیش از پیش، در معرض تأثیرات جهانی و منطقه‌ای است، حاکمان آن فارغ از هرگونه ملاحظه نسبت به منافع ملی و سرنوشت آینده توده‌ها، عمل می‌کنند.

اما گسترش جنبشهای اجتماعی، بی تردید، یکی از ویژگیهای اصلی تحولات جامعه ما طی دو سال اخیر بوده است. مبارزات اقشار مختلف مردم برای آزادی، حق مشارکت آزاد در تعیین سرنوشت، برابری و عدالت، علیه رژیمی که اینهمه را از اکثریت عظیم توده‌ها سلب کرده است، در این دوره نیز، در اشکال و شیوه‌های گوناگون، ادامه و گسترش یافت. در جوامع دموکراتیک، فعالیتها و جنبشهای سیاسی و اجتماعی، تا اندازه زیادی، مبارزات طبقاتی جاری را نیز بازتاب می‌دهند. اما در جامعه استبدادزده ما، نبود احزاب، مطبوعات و تشکلهای آزاد و مستقل، مانع از آنست که مبارزات اقشار و طبقات مختلف، به روشنی، تبلور یابند.

گسترش جنبشهای اجتماعی

طبقه کارگر ایران، در پائیز ۱۳۷۹ و در نیمه دوم سال ۱۳۸۰، بخشی از قدرت و پتانسیل مقاومت و مبارزه خود را به نمایش گذاشت. و این در حالی بوده که اختناق و سرکوبگری رژیم کماکان برقرار و باقیمانده توهامات نسبت به دستجاتی از حکومت هنوز بر جای بوده، و علاوه بر اینها، انبوه کارگران با شدیدترین فشارهای معیشتی، عدم امنیت شغلی و بیکاری روبرو بوده است. لکن بروز همین حد از مبارزات کارگران نیز موجب آن بوده است که حق اعتصاب (که سالها سخن گفتن از آن ممنوع بوده و هنوز هم به رسمیت شناخته نشده است) در بین برخی مسئولان و مطبوعات حکومتی مطرح شود. اعتصاب، گردهمایی، تحصن، بستن جاده‌ها و راهپیمایی از جمله اشکال مقاومت و مبارزه کارگران بوده که در صدها کارگاه و کارخانه و دهها واحد بزرگ صنعتی و معدنی بوقوع پیوسته است. تجمع در مقابل مجلس یکی دیگر از شیوه‌های اعتراضی کارگران در این دوره بوده. ولی "مجلس اصلاحات" نیز در عمل نشان داد که در دشمنی با کارگران دست کمی از سلف خود ندارد. این مجلس، نه تنها اقدامی درباره لغو قانون "معافیت کارگاهها و مشاغل دارای پنج نفر شاغل و کمتر از شمول قانون کار" (مصوبه مجلس پنجم) نکرد بلکه با رد لایحه "پرداخت مقرری بیمه بیکاری" و تصویب قوانینی مانند قانون "بازسازی صنایع نساجی"، صدها هزار کارگر این رشته صنعتی را به بیکاری و گرسنگی محکوم ساخت. مقابله با اخراج و مبارزه برای دریافت حقوق معوقه، در این دو سال نیز، موضوعات عمده مبارزات صنفی کارگران و، در واقع، دفاع آنان از حق کار و حیاتشان بود. نشانه‌هایی از هماهنگی و همکاری در بین کارگران معترض واحدهای مختلف (مانند تظاهرات و راهپیمایی بیش از ده هزار نفر از کارگران نساجی اصفهان و درگیری و دستگیری تعدادی از آنها به وسیله مأموران رژیم در مهر ۸۰) در این دوره آشکار گردید. هرچند که پراکندگی صفوف مبارزات کارگران و فقدان تشکلهای مستقل کارگری، هنوز هم یکی از معضلات اساسی طبقه کارگر ایران است.

نبود تشکلهای دموکراتیک سراسری در میان معلمان و فرهنگیان نیز از مشکلات اصلی این قشر زحمتکش جامعه ماست که در زیر سایه حاکمیت جمهوری اسلامی، علاوه بر تحمل اختناق، با فقر و محرومیتی بیسابقه مواجه شده است. معلمان ایران، در اعتراض به وضع بد معیشتی و عدم اجرای وعده‌های مکرر مسئولان حکومتی، و به خاطر افزایش حقوق، در دو نوبت، در دی ۷۹ و زمستان ۸۰، دست به تجمعات و تظاهرات وسیع زدند که در مورد اخیر، بسیار گسترده و دربرگیرنده بسیاری از شهرهای کشور بود. در هر دو مورد، حرکت‌های اعتراضی آنها با دخالت نیروهای انتظامی به درگیری و دستگیری عده‌ای از فعالان انجامید. مداخله عوامل جناح خامنه‌ای برای وارد کردن موضوع مسئولان "امور تربیتی" (مأموران تفتیش عقاید) مدارس به این قضیه و لوٹ کردن اعتراضات حق طلبانه و آزادیخواهانه اکثریت عظیم فرهنگیان به جایی نرسید، ضمن آن که دولت و مجلس هم از پاسخگویی به خواسته‌های آنان طفره رفته و حتی آنها را از اینگونه حرکات منع کردند. اگرچه این مبارزات صنفی معلمان به نتیجه مطلوب نرسید، ولی در عمل زمینه‌های ایجاد تشکلهای مستقل آنان را مساعدتر و پتانسیل مبارزاتی این قشر انبوه، و تأثیرات آن بر دیگر جنبشهای اجتماعی را نمایانتر کرد.

جنبش دانشجویی ایران که در دوره اخیر پیشتاز و بر دیگر تحولات اجتماعی و سیاسی بسیار تأثیرگذار بوده، طی این دو سال هم، با افت و خیزهایی، تداوم یافت. اکثر دانشگاه‌های کشور در سال ۷۹ شاهد ادامه و گسترش حرکات صنفی بودند، ضمن آن که برخی از آنها سریعاً به حرکاتی سیاسی و طرح شعارهای ضد استبدادی تبدیل می‌شدند. دانشجویان با انتشار نشریات، تشکیل گروه‌ها و انجمن‌های مختلف، برگزاری مراسم و سخنرانی به مناسبت‌های گوناگون (و بویژه سالگرد ۱۶ آذر) و... به استمرار فعالیت‌های خود کوشیدند. در همین حال تداوم سرکوبگری‌های رژیم و حتی تشدید آنها به شکل ربودن و شکنجه و زندانی کردن تعدادی از دانشجویان فعال، احضار و بازداشت گروه دیگری از رهبران و مسئولان تشکلهای دانشجویی، حمله به مراسم و گردهمایی‌ها و یا بستن برخی دیگر از نشریات دانشجویی، و اعمال فشارهای گوناگون دیگر (که سرانجام نیز به انشعاب عملی و رسمی در "دفتر تحکیم وحدت" انجامید)، یک افت نسبی در تحرکات دانشجویان در سال ۸۰ به وجود آورد. در این دوره، بحث‌های مربوط به استقلال تشکلهای و جنبش دانشجویی از احزاب، ارگانها و نهادهای حکومتی و دولتی، درون این جنبش نیز رواج افزونتری یافت که بی ارتباط با شکل‌گیری اولیه انجمنها و تشکلهای مستقل دانشجویی از یکسو، و طرح علنی انتقاد نسبت به ساختار سیاسی رژیم و یا عملکرد اصلاح‌طلبان حکومتی از سوی دیگر، نبود.

تحولات جمعیتی، آموزشی و فرهنگی جامعه ایران و سیاست‌های زن‌ستیز رژیم اسلامی که زنان جامعه ما را، هر چه بیشتر، به عرصه فعالیتها و مبارزات اجتماعی آورده و می‌آورد، در این دور هم کاملاً نمایان بوده است. مشارکت و حضور زنان، نه فقط در فعالیتها و مراسم و اجتماعات فرهنگی و هنری، بلکه در حرکتها و جنبشهای صنفی و اجتماعی دانشجویان و معلمان و وکلا، و حتی تظاهرات مربوط به مسابقات فوتبالی، نیز چشمگیر بود. برگزاری مراسم مستقل ویژه روز جهانی زن، فعالیت‌های مطبوعاتی و انتشاراتی درباره مسایل زنان و ایجاد تعاونیها، کانونها و انجمنهای کوچک و بزرگ در ارتباط با موضوعات گوناگون، از جمله نشانه‌های روند گسترش مشارکت و جنبش زنان بوده است. اینهمه، طبعاً، هیچ تطابقی با سطح نیازها و خواسته‌های زنان ایران که هنوز هم در معرض شدیدترین تبعیضات و حق‌کشی‌ها از جانب حکومت اسلامی هستند، ندارد. و اینهمه، غالباً بدون حمایت حکومتیان مدعی اصلاحات حاصل آمده که چند طرح و لایحه مصوب آنها در مورد مشکلات جاری زنان جامعه ما نیز، طبق معمول، با "سد سدید" شورای نگهبان رژیم روبرو شده است.

با وجود تداوم تهاجمات سرکوبگرانه دستگاه قضایی و دیگر ارگانهای رژیم، که طی آن بیش از ۶۰ نشریه بسته شده و عده‌ای دیگر از روزنامه‌نگاران به جمع همکاران زندانی خویش پیوستند و جلب و بازجویی و یا حبس نویسندگان و هنرمندان و وکلای معترض و مبارز و از جمله محاکمه شرکت‌کنندگان در "کنفرانس برلین"، به روای "عادی" مبدل گشت، فعالیت‌های فرهنگی، صنفی و اجتماعی روشنفکران و روزنامه‌نگاران مستقل و آزادیخواه، در اشکال مختلف، ادامه یافت. هرچند که خودسانسوری بر مطبوعات باقیمانده غالب شد، ولی تلاش برای اطلاع‌رسانی، افشاگری و ارتقای آگاهی متوقف نگردید. جوانان، از دختر و پسر، دانشجویان و دانش‌آموزان نقش مهمی در گسترش این تلاشها داشتند.

اما جوانان که اکثریت وسیع جامعه ما را تشکیل می‌دهند، نقش‌آفرین عمده جنبشهای اجتماعی دیگری هم بودند که زمین زیر پای ملایان حاکم را به لرزه درآورده و بر همگان آشکار ساختند که این سرزمین به لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز در منطقه‌ای "زلزله‌خیز" واقع است. مهمترین اینها، در رابطه با مسابقات تیم ملی فوتبال، در پائیز ۸۰، بود که طی آن میلیونها نفر، در تهران و غالب شهرها، به خیابانها ریختند تا با شادی و سرور و یا خشم و اعتراض، نفرت خود را نسبت به حاکمان ابراز کنند. برخی از این تظاهرات، در اثر دخالت مأموران و مزدوران رژیم، به درگیری شدید منجر و شعارهای "مرگ بر خامنه‌ای" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" طنین‌انداز شد. در یک مورد، بیش از دو هزار نفر دستگیر و تعداد زیادی از اماکن دولتی مورد حمله تظاهرکنندگان واقع شدند. این قبیل حرکات که قبلاً نیز به دفعات رخ داده، حالتی اساساً خودانگیخته دارند. نارضایتی و تنفر اکثر مردم، خصوصاً جوانان، از رژیم حاکم به اندازه‌ایست که برد یا باخت تیم ملی فوتبال، و یا مراسم چهارشنبه سوری و سیزده بدر و امثال اینها، علاوه بر بی‌آبی، قطع برق، کمبود سوخت و غیره، نیز می‌تواند زمینه ساز اعتراض و انفجار خشم فروخته توده‌های محروم باشد، همانطور که خواست شهرستان و یا استان شدن این یا آن منطقه می‌تواند موجب بروز تظاهرات گسترده (مثلاً در عجبشیر، سبزوار و...) بشود.

تظاهرات ضد حکومتی، چنان که مثلاً در بهمن و اسفند ۷۹ نیز در سمنان و سقز و برخی شهرهای دیگر تکرار و انجام شد، از انگیزه‌ها و خواسته‌های حق طلبانه دیگری هم سرچشمه می‌گیرد. پیشبرد سرکوبگری طی سالیان طولانی، تداوم تبعیضات شدید و حتی اهانت، از صدا و سیما و بلندگوهای رسمی رژیم در حق خلقهای تحت ستم ایران و بویژه خلق کرد، نتوانسته است مبارزات عادلانه این خلقها را متوقف نماید. همراه با دیگر اقشار مردم، اینان نیز به مبارزه برای تأمین آزادی و عدالت و برای حق تعیین سرنوشت خویش ادامه داده‌اند. مبارزات دهقانان، حاشیه‌نشینها و اجاره‌نشینان و تلاشها و مبارزات خانواده‌های زندانیان سیاسی نیز، در این دوره، در ابعادی گوناگون، استمرار یافته است.

اشکال متنوع مبارزات مردم

در یک جمع‌بندی عمومی، اشکال و شیوه‌های مبارزات صنفی، اجتماعی و سیاسی اقشار مختلف مردم، سه دسته کلی را در برمی‌گیرد. دسته اول که بیشتر بر اشکال قانونی و شیوه‌های تدریجی تأکید دارد و بخشی از مبارزات و تلاش‌های جاری جوانان، دانشجویان، زنان و روشنفکران را شامل می‌شود. استفاده از مطبوعات موجود، بهره‌گیری از امکانات نوین ارتباطی و اطلاع‌رسانی و ایجاد کانونها و انجمنهای مختلف، به عنوان ابزار و روشهای فعالیت، بیشتر مورد توجه واقع می‌شود. در خلال سالهای گذشته، و به رغم کارشکنیهای وزارت کشور و دیگر ارگانهای حکومتی، صدها انجمن، نهاد مدنی و صنفی و صدها سازمان غیردولتی در عرصه‌های بسیار گوناگونی چون مسایل زنان، کودکان، جوانان، بهداشت، محیط زیست، سینما، هنر و ورزش شکل گرفته‌اند. فعالیتها و امکانات غالب این نهادها هنوز بسیار محدود است و از آنجا که توجه عمده ارگانهای سرکوب رژیم معطوف به جلوگیری از فعالیت و یا خنثی کردن و یا وابسته ساختن نهادهای بزرگ و عمده‌ای چون تشکل کارگران، کانون نویسندگان، کانون و کلا، تشکل پزشکان و یا روزنامه‌نگاران است، آنها توانسته‌اند تا اندازه‌ای پا بگیرند. لکن پیداست که رشد و نمو آنها امکان بسیار مهمی برای گسترش جنبشها و مبارزات دموکراتیک و، متقابلاً، خطر بزرگی برای رژیم استبدادی حاکم محسوب می‌شود. دسته دوم، علاوه بر اشکال قانونی پاره‌ای اشکال غیرقانونی را هم به کار گرفته و سازماندهی حرکت‌های نسبتاً وسیعتری را در مد نظر دارد. در نبود تشکلهای احزاب و روزنامه‌های آزاد و مستقل، پیشبرد این شیوه از مبارزات، غالباً به اعتصاب و تظاهرات خیابانی منجر می‌شود. بخشی از مبارزات جاری کارگران، معلمان، دانشجویان، دهقانان (شالیکاران و چایکاران شمال) در این اشکال متجلی می‌شود. هرچند که رژیم حاکم، هم به واسطه اطلاع قبلی از تدارک و سازماندهی این تحرکات و هم به دلیل ایجاد و بسیج ارگانهای متعدد ویژه‌ی مقابله و سرکوب اینگونه حرکات، همواره آماده قلع و قمع آنها بوده است، ولی این مبارزات هیچگاه متوقف نشده است. دسته سوم، حرکت‌های دفاعی و خودجوش توده‌هاست که بیانگر طغیان خشم و نفرت آنها بوده و بلافاصله مسئولان و مراکز حکومتی را آماج خود قرار می‌دهد. از این نظر، وقوع آنها و تدارک مقابله با آنها، به سهولت قابل پیش‌بینی نیست، اگرچه واقعیات ملموس جامعه به روشنی گواه آنست که بسیاری از شهرها و حاشیه شهرها آستان چنین انفجارها و تکانهای بزرگی است. بدیهی است که توسل به این شکل یا آن شیوه مبارزه، دائمی نبوده و می‌تواند به شکلی دیگر تبدیل شده و یا شیوه تازه‌ای را پدید آورد، همانطور که مبارزات و جنبشهای جاری طبقات و اقشار مختلف کاملاً متمایز از یکدیگر نبوده و از همدیگر تأثیر می‌پذیرند. در دوره اخیر، نشانه‌هایی از تلاش برای پیوند این جنبشها، با طرح شعارهایی چون "معلم، کارگر، اتحاد، اتحاد!" و "کارگر، دانشجو، اتحاد، اتحاد!" مشاهده شده است.

تأثیرپذیری و تأثیرگذاری این جنبشها بر اوضاع سیاسی عمومی کشور نیز، جای تردید ندارد. اما تا جایی که به مناسبات میان جناحهای عمده حکومتی و رابطه آن با جنبشهای اجتماعی جاری برمی‌گردد، این قبیل حرکتها مسلماً از تشدید اختلافات و تعمیق شکاف بین دستجات حاکم بهره می‌برند و، متقابلاً، از نزدیکی و سازش میان آنها زیان می‌بینند. چنان که مثلاً اعتراضات کارگران در این دوره، هر دو جناح اصلی رژیم را در برابر خود عملاً متحد و یک‌زبان یافتند. در همین حال، اصلاح‌طلبان حکومتی نیز، بنا به ماهیت و موقعیت نقش خود، همواره به دنبال آن بوده‌اند که جنبشهای جاری را به شکل مورد نظر خویش (مشارکت وسیع در انتخابات) و یا حداکثر به شیوه‌های دسته اول (مذکور در بالا) سوق دهند.

عقب نشینی‌های اصلاح‌طلبان حکومتی

مناسبات جناحهای حکومتی، در این دوره هم، "روند" دیگری از رقابت و دعوای شدید بین آنها را به نمایش گذاشت. اگرچه این رقابت به "ناک‌اوت" یکی از طرفین منجر نشد، ولی اصلاح‌طلبان حکومتی امتیازات زیادی را به حریف خویش واگذار کردند. کارنامه خاتمی و جناح وابسته به او، بطور عمده، در عقب نشینی‌های گام به گام در برابر یورشهای جناح غالب، خلاصه می‌شود. در واقع، عقب‌نشینی اینان که از بعد از تیر ۷۸ شروع و در مقطع انتخابات مجلس ششم متوقف شده بود، پس از تشکیل این مجلس در خرداد ۷۹ با شتاب بیشتری ادامه یافت. گویی که "فتح" مجلس از جانب اصلاح‌طلبان، مقصود نهائی آنها و یا آخرین تیر ترکش‌شان بوده است. نمایندگان مجلس، پس از دریافت و اجابت "حکم حکومتی" ولی فقیه در باره منع طرح و بحث پیرامون اصلاح قانون مطبوعات در مرداد ۷۹، در مورد سایر وعده‌های انتخاباتی خود نظیر پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، حذف یا تعدیل "نظارت استصوابی"، تعریف جرم سیاسی و تشکیل هیئت منصفه در محاکم سیاسی و مطبوعاتی نیز نتوانستند کاری پیش ببرند.

طرح شعارهایی چون "آرامش فعال" و یا "بازدارندگی فعال" از سوی جریان اصلاح‌طلب، نه تنها سازماندهی مقاومتی را موجب نگردید بلکه عملاً در خدمت توجیه عقب نشینی‌های "فعال" آنها در مقابل تهاجمات جناح خامنه‌ای درآمد. طرح بحث‌هایی پراکنده پیرامون "ظرفیت" قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا برگزاری "رفراندوم" (در مورد نقش رئیس جمهوری، نظارت استصوابی و غیره) بیش از هر چیز بی برنامه‌گی و درماندگی اطلاع‌طلبان حکومتی را آشکار ساخت. "چانه زنی در بالا"، مذاکرات پنهانی، "تذکرات" بی فرجام و یا تشکیل "هیأت‌های متعدد، به منظور متقاعد کردن حریفان برای پیشبرد تدریجی و آرام اصلاحات

مورد نظر، هیچ ثمری نبخشید جز آن که جناح مخالف اصلاحات را در حملات خود جری‌تر کرد. ترس و امتناع از خروج از چارچوب قانون اساسی، اصلاح‌طلبان حکومتی را، در عمل، در محدوده‌ای حتی تنگتر از همان چارچوب، میخکوب کرد. هرگاه "توسعه سیاسی" هدف اصلی آنها بوده باشد، حاصل آن، به اعتراف برخی از خود آنها، عملاً "بن‌بست" یا "انسداد سیاسی" بوده است.

انتخاب مجدد خاتمی در خرداد ۸۰ نیز، که همراه با شکست سخت و رسوایی مکرر برای دار و دسته جناح ولی فقیه بود، تغییری اساسی در توازن قوای جریان‌های درون حکومتی پدید نیاورد. در این دوره، جناح غالب به انتخاب دوباره خاتمی گردن نهاده و شورای نگهبان هم نامزدهایی از اصلاح‌طلبان را که احتمالاً می‌توانستند "مسئله‌ساز" باشند، حذف کرده بود. بنابراین، برخلاف خرداد ۷۶، برگزیده شدن خاتمی در این انتخابات از پیش معلوم بود. در این انتخابات، خاتمی کارنامه قابل قبولی، بر مبنای وعده‌های خود در چهار سال پیش، ارائه نکرده و هیچ برنامه روشنی نیز برای دوره دوم ریاست خویش، عرضه نداشت. از این رو هم، انتخاب وی، در اساس، در محدوده انتخاب بین "بد" و "بدتر" بود. هرچند که تعداد آرای خاتمی، در این دوره نسبت به دوره قبلی، افزایش داشت ولی وی نتوانست به میزان رأی‌های جدا شده از جناح رقیب نیز بر آرای خود بیفزاید. و نسبت آرای ثبت شده به نام او هم از برجستگی‌های این انتخابات بود، به طوری که بیش از یک سوم واجدین شرایط از شرکت در آن خودداری کردند. بدین لحاظ، این انتخابات هم شاخص دیگری از روند قطب‌بندی اجتماعی و سیاسی در جامعه ما را ارائه کرد. اگر "عبور از خاتمی"، چنان که برخی جریان‌های اصلاح‌طلب در سال ۷۹ مطرح کرده بودند، تحقق نیافت، عبور از جمهوری اسلامی، در جریان این انتخابات ساخته و پرداخته خود آن، نمودی عیانتر یافت.

اما انتخاب دوباره خاتمی، همانند کسب اکثریت کرسی‌های مجلس توسط نمایندگان طرفدار وی، نه بر اراده و توان وی برای پیشبرد اصلاحات موجود افزود و نه حتی از شدت و دامنه تهاجمات جناح متخاصم کاست. اگر ترکیب دولت ائتلافی خاتمی (ائتلاف میان دو جناح عمده و ائتلاف درون جناح اصلاح‌طلبان) نشانه‌ای از توانمندی سیاسی و اجرایی آن باشد، باید گفت که با هر ترمیم و تغییر کابینه طی دو سال گذشته، این دولت باز هم ناتوانتر شده است. حملات دار و دسته خامنه‌ای برای قطع بازوان اجرایی و خالی کردن زیر پای خاتمی، بعد از عبدالله نوری، در این دوره هم با حذف مهاجرانی و تاج‌زاده ادامه یافت. لکن بیشترین این حملات، در این مقطع، متوجه مجلس و محاصره و تضعیف و بی اعتبار کردن کامل آن بوده است.

خامنه‌ای با بسیج و روانه کردن ارگانهای انتصابی خویش، یعنی شورای نگهبان از یکسو و قوه قضائیه از سوی دیگر و "مجمع تشخیص مصلحت نظام" در پشتیبانی از آنها، به عرصه منازعات قدرت و کشمکشهای سیاسی و "قانونی"، مجلس ششم را از هر طرف محاصره کرده و عمده توان و اختیارات آن را عملاً سلب و یا مصروف یک رشته حرکات و اقدامات واکنشی نموده است. در این کارزار، دستگاه قضائی به بهانه‌های گوناگون مبادرت به پرونده‌سازی، احضار و یا محکومیت نمایندگان فعال می‌کند، شورای نگهبان وظیفه رد مصوبات مجلس، به هر ترتیب و عنوان، را بر عهده دارد و "مجمع مصلحت" هم باقیمانده اختیارات قانونی و عرفی مجلس را (مثلاً در مورد تصویب بودجه سالانه دولت که ارجاع آن، با همدستی شورای نگهبان، به آن "مجمع" باب شده است) یکی پس از دیگری از چنگ آن خارج کرده و در دست خود می‌گیرد. چگونگی برگزاری انتخابات میان‌دوره‌ای استان گلستان در سال گذشته و دعوای بین مجلس و شورای نگهبان و "مجمع مصلحت" بر سر آن، به روشنی بیانگر سرنوشتی است که، در صورت تداوم این اوضاع، در انتظار انتخابات مجلس بعدی است. منظور از این صف‌آرایی هماهنگ ارگانهای جناح ولی فقیه کاملاً آشکار و عیان است. مقصود آنست که نه تنها مانع از پیشبرد هرگونه اصلاحات از سوی مجلس و دولت اصلاح‌طلبان شوند بلکه حتی ایده اصلاحات را، در قاموس جمهوری اسلامی، لغو و بی اعتبار کنند. به همین سبب است که اینها می‌کوشند حتی اصلاحات و تغییرات محدود انجام گرفته طی دوره اخیر را ملغی کرده و به وضعیت سابق بازگردانند. از همین روست که اینها حتی در مورد تصویب و اجرای طرحها و اقداماتی که بر سر آنها توافق عمومی حکومتیان حاصل است (مثلاً تشویق و جلب سرمایه‌گذاری خارجی، عادی‌سازی مناسبات با مصر و بریتانیا) دست به کارشکنی و اشکال‌تراشی در برابر مجلس و دولت می‌زنند. بی اعتبار ساختن اصلاح‌طلبان و نتیجتاً ناامید کردن پایگاه اجتماعی آنها، در عین حال، زمینه‌سازی برای خروج و کناره‌گیری نسبتاً بی سر و صدای آنها از عرصه سیاسی، در چارچوب مقاصد و نیت جناح خامنه‌ای است. رفسنجانی که بعد از رسوایی بیسابقه‌اش در انتخابات مجلس، در این دوره، در همدستی کامل با خامنه‌ای عمل می‌کرده، چه در منصب ریاست "مجمع تشخیص مصلحت" رهبر و چه در تریبونهای نماز جمعه، از آن مقاصد همواره پشتیبانی کرده است.

بیدادگستری جمهوری اسلامی

دستگاه قضائی گوش به فرمان رهبر و یکی از ابزارهای اصلی در پیشبرد سیاست سرکوبگری رژیم، با عملکرد خود در سالهای گذشته، خصوصاً در دوره اخیر، "دیوان بلخ" افسانه‌ای یا تاریخی را، در جامعه امروز ایران، واقعیت عینی بخشیده است. در حالی که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای لوث و سرهم‌بندی گردیده و به بایگانی سپرده شد (هرچند که این پرونده در میان مردم تا

شناسایی کامل آمران و عاملان آن مفتوح خواهد بود) و مزدوران "لباس شخصی" رژیم در حمله به کوی دانشگاه "تبرئه" شدند، شرکت‌کنندگان در "کنفرانس برلین" به اتهام "اقدام علیه امنیت کشور"، حبس، شکنجه و محاکمه شدند. محکومیت اینان، بواقع، محکومیت آزادی اندیشه و بیان در جمهوری اسلامی بود. دستگیری و محاکمه گروه کثیری از نیروهای "ملی - مذهبی" و اعضای "نهضت آزادی ایران" به اتهام "براندازی" در دادگاههای غیرعلنی و بدون رعایت حداقل موازین قانونی جدا از این که تهاجم آشکاری علیه پشت جبهه اصلاح‌طلبان حکومتی به حساب می‌آمد، نمونه بارز دیگری از پامال کردن آزادیها و حقوق فردی و اجتماعی بود. در این دستگاه بیدادگری، روزنامه‌ها، با استناد به قانون مصوب ۱۳۳۹ راجع به تبهکاران حرفه‌ای، بسته شدند و زیر پوشش "اداره اماکن"، نویسندگان و روشنفکران تحت بازجویی قرار گرفتند. افشای محتوای چند پرونده "مبارزه با مفسد اقتصادی"، که در اصل برای تسویه حساب با رقیبان حکومتی گشوده شده بود، پیش از هر چیز، فساد اقتصادی و مالی گسترده و چپاولگری رایج در همه ارگانها و نهادهای رژیم را برملا کرد، زیرا که اساساً مبارزه‌ای با "مفسد اقتصادی" در کار نبوده و نمی‌توانست باشد.

جناح خامنه‌ای با بهره‌گیری از قدرت سرکوب و سرنیزه قوه قضائیه، سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی وزارت اطلاعات و انواع و اقسام نهادهای پلیسی و امنیتی شناخته و ناشناخته دیگر، و با اتخاذ تاکتیکها و شگردهای گوناگون، توانست که تهاجمات مستمری را علیه نیروها و عناصر مستقل آزادیخواه، معترض و مبارز، و همچنین علیه گرایشهای رادیکال درون اصلاح‌طلبان حکومتی، سازماندهی کرده و به مرحله اجرا درآورد. یک روز "گروههای فشار" و یا بسیجی‌ها و حزب‌اللهی‌ها، در جهت اجرای همان سیاستهای سرکوبگرانه، معرکه‌گردان بودند، روزی دیگر "حفاظت اطلاعات" قوه قضائیه یا نیروی انتظامی وارد میدان گردید، روز بعد آدم‌ربایی و شکنجه، به شیوه مرسوم فلاحیان‌ها و سعید امامی‌ها، رواجی دوباره یافت و یک روز دیگر بازداشتگاههای "جدید" و زندانهای بی نام و نشان جهت حبس و اختفای زندانیان سیاسی، کشف و آشکار شد... اصلاح‌طلبان حکومتی از اینگونه نهادها و ترفندهای سرکوبگری بی اطلاع و از مقاصد نهفته در پشت این تهاجمات، بیخبر نبودند، لکن بنا به ماهیت و موقعیت خود نتوانستند مقاومتی را در برابر آنها سازمان دهند و با عقب نشینی بیشتر، راه را برای حملات بعدی جناح خامنه‌ای باز کردند. در بسیاری از این موارد، خاتمی و دیگر مسئولان عمده جناح وی، سکوت، و یا به اظهار تأسف و اعلام تذکری شرمگینانه اکتفاء کردند. اینان البته می‌توانند دل خوش دارند که، بالاخره، برخی از دستگیریه‌ها و محاکمات که قبلاً مخفیانه صورت می‌گرفت، اکنون به صورت علنی و با رعایت تشریفات انجام می‌گیرد و این هم نشانه پیشرفت "قانونگرایی" است. لکن رقیبان و شریکان حکومتی آنها آشکارا نشان داده‌اند که برای حفظ موقعیت و منافع ویژه خود از هیچ چیز رویگردان نیستند و بی قانونی، "قانون" مورد نظر آنهاست. آخرین ترفند جناح غالب رژیم، تلاش برای بهره‌برداری از تهدیدات نظامی اخیر دولت آمریکا، به منظور اعلام "وضعیت فوق‌العاده" در کشور به قصد راه‌اندازی موج دیگری از سرکوب و خفقان بوده است. اما تا جایی که به شرایط واقعی کار و زندگی فردی و اجتماعی توده‌ها مربوط می‌شود، مردم میهن ما سالهاست که در "وضعیت فوق‌العاده" به سر می‌برند.

تشدید بحران اقتصادی

بحران اقتصادی گریبانگیر جامعه ما در این دوره نیز تشدید گردید و عوارض عمده آن چون گرانی و بیکاری و بی چشم‌اندازی و فقر، محرومیت باز هم بیشتری را بر دوش کارگران، زحمتکشان، معلمان، کارمندان و اقشار متوسط جامعه تحمیل کردند. اصلاح‌طلبان حکومتی، در آغاز، با طرح اولویت "اصلاحات سیاسی" و نادیده گرفتن رابطه متقابل آن با اصلاحات اقتصادی ضروری در جهت تأمین نیازهای عاجل توده‌ها، این عرصه را اساساً به "کارگزاران" واگذار کرده و عملاً تداوم سیاستهای دوره رفسنجانی را در پیش گرفتند. اما اصلاحات سیاسی معهود به انجام نرسید و بحران اقتصادی هم شدتی دو چندان یافت. در دوره اخیر، شاید هم در ارتباط با یأس و درماندگی در پیشبرد اصلاحات مورد نظر، دولت خاتمی بر آن شد که توجه بیشتری به "مسائل اقتصادی" مبذول نماید. در حالی که دار و دسته خامنه‌ای هم، که در مسئولیت این نابسامانیهای اقتصادی کاملاً سهیم هستند، کوشیدند که "مشکلات معیشتی" را به صورتی عوامفریبانه طرح و تبلیغ کنند. ولی این "بذل توجه" نیز از محدوده همان سیاستهای تعدیل اقتصادی که در "برنامه سوم" دولت گنجانده شده، فراتر نرفت. هدفهای عمده این برنامه که در خصوصی‌سازی صنایع و مؤسسات دولتی، کوچک کردن حجم دولت (و نه البته بخش نظامی و امنیتی آن، بلکه بخش خدمات عمومی و اجتماعی دولت در زمینه بهداشت و درمان، آموزش، مسکن و نظایر اینها)، حذف تدریجی یارانه‌ها و یکسان‌سازی نرخ ارز، خلاصه می‌شود، نه تنها بهبودی در شرایط زیست و کار اکثریت مردم به وجود نیاورده بلکه با دامن زدن به تورم قیمت‌ها و تشدید بیکاری، مشقات و محرومیت‌های بیشتری برای آنها به ارمغان آورده است.

به دلیل نبود سرمایه‌گذارهای لازم، بخش بزرگی از صنایع ایران فرسوده و از رده خارج شده است و بخشی دیگر هم توان رقابت با کالاهای وارداتی را ندارد. تنها عرصه مهم سرمایه‌گذاری با استفاده از سرمایه‌های خارجی (عمدتاً به صورت قراردادهای بیع متقابل) در بخش نفت و گاز بوده که هدف اصلی آن استمرار جریان درآمدهای نفتی به منظور تأمین هزینه‌های جاری و نظامی

و حیف و میلیهای دستگاههای حکومتی است. بخش کشاورزی وضعیت چندان بهتری از صنعت کشور ندارد و خسارات خشکسالیهای اخیر هم مزید بر علت شده است. افزایش قابل ملاحظه درآمدهای نفتی در ۲-۳ سال گذشته، می‌توانست تکانی در اقتصاد زمینگیر کشور پدید آورد، لکن آن نیز صرف خاصه‌خرجیها شده و عملاً حیف و میل گردید.

بخش عظیمی از امکانات و ثروت‌های جامعه، کماکان، در اختیار و تحت کنترل دستجات و گردانندگان حکومتی و بستگان آنهاست که اخیراً با عنوان "آزاده‌ها" شهرت یافته‌اند. دار و دسته‌ی خامنه‌ای با در دست گرفتن بنیادها و بنگاههای بزرگ، که غالباً به صورت نهادهای اقتصادی - سیاسی - مذهبی و به مثابه باندهای مافیایی فعالیت می‌کنند، علاوه بر انباشت ثروت‌های کلان، نفوذ و قدرت سیاسی خود را نیز تغذیه و تکمیل می‌کنند. دیگر جناح‌های حکومتی نیز، هر کدام، بخشی از داراییهای عمومی و یا موقعیتهای اقتصادی را به چنگ آورده‌اند، هر چند که دعوا بر سر تقسیم مجدد آنها نیز همواره یکی از موضوعات منازعات جاری بین آنها بوده، و اختلاف و افشاگریهای متقابل در مورد قراردادهای و درآمدهای نفتی در سال گذشته هم، نمونه‌ای از آنها بوده است.

معضل اقتصادی و اجتماعی بیکاری که با ورود انبوه جوانان به بازار کار طی سالهای گذشته، اکنون ابعادی دهشتناک و فاجعه‌بار یافته است (۷۰ درصد بیکاران را افراد زیر ۳۰ سال تشکیل می‌دهند)، قطعاً تبعات خود را در عرصه سیاسی نیز بر جای خواهد نهاد. بیکاری در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی روز به روز حادث‌تر شده است. استخدام دولتی (حتی در رشته‌های بهداشت و درمان و آموزش که شدیداً مورد نیاز جامعه است) عملاً متوقف گردیده و امکانات اشتغال در دیگر زمینه‌ها، در اثر فقدان سرمایه‌گذاری کافی، بسیار محدود شده است، ضمن آن که سیل اخراج‌ها نیز هر سال جمع دیگری را به میان انبوه چند میلیونی بیکاران می‌راند. چشم‌انداز تیره و تاریک آینده، از این لحاظ نیز، بر بخش فزاینده‌ای از جامعه ما مستولی شده است.

پیامدهای ناگوار این نابسامانی و فلاکت، طبعاً در زمینه اجتماعی، در مورد رواج اعتیاد، اشاعه فحشا، گسترش انواع بزهکاریها و آفات و... هم ظاهر شده است. ذکر چند شاخص، به عنوان نمونه، تصویری از واقعیت‌های دردناک جامعه امروز ایران را ترسیم می‌کند. بر پایه آمارهای رسمی، تعداد معتادان در کشور حدود ۲ میلیون نفر است، ولی طبق برآوردهای سازمان ملل، ایران جزو کشورهایی است که بیشترین تعداد معتاد به تریاک و هروئین را دارد. تراکم شدید در زندانهای کشور به حدی رسیده است که، مطابق آمارهای موجود، ایران از لحاظ تعداد زندانیان، برحسب جمعیت کشور، در ردیف دوم در سطح جهانی قرار گرفته است. بر پایه گزارشهای سالانه سازمان "عفو بین‌الملل"، جمهوری اسلامی از حیث تعداد اعدامیها غالباً در ردیف دوم یا سوم قرار دارد. گردانندگان این رژیم می‌توانند بر خود بیایند که، در این زمینه‌ها، ایران را به بالاترین رده‌های جهانی ارتقاء داده‌اند! چنین است که اکثریت عظیم مردمان این سرزمین در سایه حاکمیت این رژیم ضد مردمی به چنین روزگار سختی گرفتار آمده‌اند و فرار از این "جهنم" و مهاجرت به خارج نیز همچنان ادامه دارد.

مخاطرات منطقه‌ای و جهانی

سیاست خارجی رژیم، که در دوره خاتمی بر پایه "تنش زدایی" و بهبود مناسبات بین‌المللی گذاشته شده و در آغاز نیز موفقیت‌هایی را شاهد بوده است، در دوره اخیر با اختلالات و ناکامی بیشتر روبرو گشته است. کارشکنیهای خامنه‌ای و دستجات وابسته به وی، در این عرصه هم مؤثر بوده، لکن اصلاح‌طلبان حکومتی که در درون خود نیز در این باره همدستان نبوده‌اند، نتوانستند سیاست روشنی را اتخاذ و پیگیری نمایند. در پی رویدادهای تروریستی دهشتناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، و فضای مساعدی که در آن مقطع فراهم آمده بود، دولت خاتمی کوشید که برای خارج شدن از انفعال و بهبود روابط با غرب و از جمله دولت آمریکا، اقداماتی را انجام دهد. اما جناح خامنه‌ای که اصلاً نمی‌تواند چنین موفقیتی را برای رقیب اصلی حکومتی خویش تحمل نماید، باری دیگر، بر طبل "مبارزه ضد استکباری" کوبیده و کوششهای دولت را بی اثر ساخت. آغاز تهاجم نظامی و بمباران افغانستان، همراه با تشدید لشکرکشیها و جنایات رژیم اسرائیل در فلسطین، به نوبه خود، بهانه‌ای برای رجزخوانیهای بیشتر و تداوم مواضع خصم‌جویانه خامنه‌ای شده و تناقضهای موجود در سیاست خارجی رژیم را شدت بخشید. اما قرار دادن ایران در "محور شر" و تهدید نظامی آشکار علیه آن از جانب دولت جرج بوش، هم دستاویز کاملاً مناسبی را در اختیار جناح غالب گذاشت که با توسل بدان سعی کند که نه تنها مذاکره با آمریکا بلکه بحث درباره آن را هم در مجامع و مطبوعات ممنوع اعلام کند.

هر چند که احتمال تهاجم مستقیم نظامی آمریکا علیه ایران، در شرایط جهانی موجود و در آینده‌ای نزدیک، بسیار ضعیف است، اما این تهدیدات در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی تأثیرات زیادی بر اوضاع داخلی و در مناسبات ایران با سایر کشورها، بر جای گذاشته و می‌گذارد. توده‌های مردم که با هرگونه دخالت خارجی در تعیین مقدرات و سرنوشت آزاد جامعه خود مخالفند، طبیعتاً از تبعات سیاسی و اقتصادی تهدیدها و سیاست‌های سلطه‌جویانه دولت آمریکا زیان می‌بینند. اگرچه ایران، به واسطه موقعیت ویژه جغرافیایی، منابع نفتی غنی و بازار بزرگ داخلی آن، همچنان مورد توجه قدرتهای بزرگ سیاسی و اقتصادی جهانی است. ولی تهدیدات آمریکا می‌تواند روابط آن با اروپای غربی و حتی همسایگان خود را هم محدودتر نماید. نگاهی فقط به چگونگی مناسبات

موجود جمهوری اسلامی با دولتهای همجوار، نشانه‌های آشکاری از انزوا و یا انفعال آن و درماندگی سیاست خارجی رژیم بطور کلی را معلوم می‌دارد.

در پی لشکرکشی آمریکا و متحدان آن به افغانستان و سقوط رژیم "طالبان" (که محصول مشترک خود آمریکا، پاکستان و عربستان بود)، گذشته از آن که آسیب‌پذیری شدید حکومت‌های متحجر مذهبی آشکارتر شد، حضور و نفوذ قدرتهای امپریالیستی، و خصوصاً آمریکا، در این منطقه هم ابعادی بسیار گسترده پیدا کرد. دولت آمریکا زیر پوشش "مبارزه علیه تروریسم" و مقابله با "محور شر"، نه تنها می‌خواهد برای ایجاد و اشاعه "جنگ سرد" دیگری در عرصه بین‌المللی زمینه‌سازی کند بلکه به دنبال آنست که برتری نظامی و سیاسی، و مآلاً اقتصادی خود در این منطقه نفتخیز و استراتژیک را تأمین و تضمین نماید. اگر جنگ خلیج فارس، حضور نظامی وسیع آمریکا در جنوب ایران را تداوم بخشید، فروپاشی "شوروی" سابق و رویدادهای دو سال گذشته در افغانستان، زمینه‌ها و فرصتهای لازم برای استقرار پایگاه‌های نظامی آن در شرق و شمال ایران را فراهم آورده است. در میان همسایگان غرب ایران نیز، در حالی که رژیم ترکیه غالباً همسو با مقاصد دولت آمریکا عمل می‌کند، رژیم حاکم بر عراق در "محور شر" و در معرض خطر شدید تهاجم نظامی آمریکا و انگلستان قرار گرفته است و مردم استبدادزده و ستم‌دیده این کشور نیز همچنان زیر فشارهای محاصره اقتصادی و دیگر تبعات دردناک جنگ خلیج فارس به سر می‌برند.

در حالی که جغرافیای سیاسی منطقه‌ای که ایران در مرکز آن واقع است، طی سالهای گذشته و بویژه در دوره اخیر، دستخوش تغییرات و دگرگونیهای سریع بوده است، سردمداران حکومتی درگیر دعوای پایان‌ناپذیر درونی و یا تکرار شعارهای عوام‌فریبانه خود بوده‌اند. به عنوان مثال، بحر خزر، به لحاظ منابع نفت و گاز نهفته در آن، به خلیج فارس دیگری، در مقیاسی کوچکتر، تبدیل شده است. در صورتی که رژیم حاکم نتوانسته، نه امکان حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات با همسایگان خود در این زمینه، بر مبنای منافع متقابل، و نه امکانات بهره‌برداری از آن منافع را فراهم آورد. در شرایطی که محاصره سیاسی و نظامی ایران، از نظر حضور و استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه، در این دوره، کاملتر شده است، تشدید خفقان و سرکوب در داخل، تنها واکنش مشخص و عملی رژیم در این باره بوده است. در چنین شرایطی، نه تنها تشنج و مسابقه تسلیحاتی در منطقه شدتی مضاعف می‌یابد بلکه خطر جنگ و یا مداخله آشکار قدرتهای بیگانه در امور داخلی هم افزایش پیدا می‌کند. گردانندگان جمهوری اسلامی، فارغ از هر گونه مصالح ملی و منافع فعلی و آتی توده‌های مردم، جامعه ما را در عرصه منطقه‌ای و جهانی هم، بیش از پیش، در معرض مخاطرات جدی قرار داده‌اند.